

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار اول

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُيُوبِهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»

امیرالمؤمنین علیه السلام باب حکمت و علم معرفی شده است یعنی ورودی شهر علم. همینطور که شما این مسیر را طی می‌کنید، وارد فضای علم الهی می‌شوید. مدام علم به واسطه امیرالمؤمنین علیه السلام اضافه می‌شود تا می‌رسید به آن علم الهی ناب بدون جهالت.

خاصیت «در» چیست؟ یعنی همین طور که شما دارید از در وارد می‌شوید، ارتباط شما با فضای قبلی قطع می‌شود و با فضای بعدی ایجاد می‌شود.

هنگامی که گفته می‌شود باب علم یعنی به همان اندازه که سراغ علم می‌روید رابطه شما با جهل که فضای قبل از علم است قطع می‌شود و با علم که فضای بعد از این در است مرتبط و وصل می‌شود.

اگر از «در» گذشتی و وارد آن یکی فضا شدی، ارتباطت کامل با این طرف قطع می‌شود و کاملاً در فضای بعدی می‌آیی. مثلاً وقتی گفته می‌شود فلانی باب امام بود در زمان خودش یعنی به وسیله او با امام یک پیوند حقیقی و صحیح برقرار می‌شد و به همان اندازه پیوندها با غیر امام، سست یا با تعدادی از افراد کاملاً قطع می‌شد.

اینکه کسی بتواند یک ربط صحیح و حقیقی بین مردم با امام ایجاد کند، نیازمند این است که خود آن آدم از سنخ حق باشد. البته منظور این نیست که امام خودش مستقیماً پاسخگوی خواسته‌های مردم نیست و سوالات مردم را جواب نمی‌دهد. امام در جایگاه خودش ارتباط مردمی‌شان را کاملاً دارند.

عموم مردم برای مسائل جزئی، شخصی و پاره‌ای از مطالب به سراغ امام می‌آیند ولی تفکر امام، روحیه و خواست امام برای اینها خیلی روشن نمی‌شود. کسی که باب است، مردم را به معرفت و محبت امام همانطور که مورد رضای خداست، هدایت می‌کند.

در زمان طواغیت، امامان کسانی را به عنوان «باب» مشخص می‌کردند برای افرادی که نمی‌توانستند راحت بیایند با امام حرف بزنند، سوال کنند و حتی حال و احوالپرسی کنند. باید به سوالات این افراد جواب و به مشکلاتشان رسیدگی می‌شد. افراد خیلی محدودی که به اسرار امام و به خواست امام خیلی آگاهی داشتند، موظف به انجام این کارها بودند

گفتار دوم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر فرمودند: «يَا عَلِيُّ مُحِبُّوكَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ» (الأمالي) (للدوق)، النص، ص ۵۶۱) علی جان آنهایی که دوست دارند، روز قیامت جایگاهشان فردوس است یعنی وسط بهشت و عالی‌ترین جایگاه بهشت. درحالی‌که جیران‌الله هستند. اینها نزدیک‌ترین‌ها به خدا و همسایه‌های خدا هستند.

«لَا يَأْسِفُونَ عَلَى مَا خَلَفُوا مِنَ الدُّنْيَا» بر آنچه که در دنیا از دستشان رفته است، تاسف نمی‌خورند و ناراحت نیستند. گویا در مقایسه با آنچه که به دست آوردند، هیچ چیزی را از دست ندادند.

«يَا عَلِيُّ! إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ» یا علی! برادران تو در سه جایگاه شادی می‌کنند و حال خوشی دارند: «عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنَا شَاهِدُهُمْ وَ أَنْتَ» آن موقعی که قرار است روح از کالبدشان خارج بشود، درحالی‌که من و تو ایستادیم و شاهد آنها هستیم.

«وَ عِنْدَ الْمَسْأَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ» زمانی که اینها را وارد خانه قبر می‌کنند و مورد سوال و جواب قرار می‌گیرند. «وَ عِنْدَ الْعَرْضِ الْأَكْبَرِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ إِذَا سُئِلَ الْخَلْقُ عَنْ إِيمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِيبُوا» آن موقعی که قرار است اعمال را بر انسانها عرضه کنند و به واسطه این اعمال، انسان‌ها از صراط بگذرند و از ایمان آنها سوال می‌شود در حالی‌که قادر به پاسخگویی نیستند.

«يَا عَلِيُّ أَفَرَيْتَهُمْ مَنِي السَّلَامَ مَنْ لَمْ أَرْ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَرِنِي وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّهُمْ إِخْوَانِي الَّذِينَ أَشْتَقُّ إِلَيْهِمْ» ای علی جان! سلام مرا به شیعیانت برسان؛ همان شیعیانی که مرا ندیدند و من هم آنها را ندیدم، اما حال آنها را به من خبر دادند و می‌دانم. آنها همان برادران منند که مشتاق آنها هستم.

«فَلْيَلْقُوا عَلِمِي إِلَى بَيْلِغٍ [مَنْ يَبْلُغُ] الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِي وَ لِيَتَمَسَّكُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَ لِيَعْتَصِمُوا بِهِ وَ لِيَجْتَهِدُوا فِي الْعَمَلِ» به آنها بگو که به رشته خدا چنگ بزنند و به او اعتصام بجویند و برای عمل سعی فراوان کنند. خیلی تلاش کنند و مایه بگذارند. «وَ أَخْبِرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُمْ رَاضٍ وَ أَنَّهُ يُبَاهِي بِهِمْ مَلَائِكَتَهُ» به آنها خبر بده که خدا از آنها راضی است و به ملائکه امر کرده که برای آنها آمرزش بطلبند.

گفتار سوم

استقرار عدالت، دستور همه‌ی انبیاء الهی است که فرمود ارسال رسل و فرستادن کتابها و این همه تلاشی که انبیاء و پیروان انبیاء انجام دادند، برای این است که: «لیقوم الناس بالقسط» زندگی مردم، زندگی همراه با قسط باشد. (۱۳۸۶/۰۵/۲۰)

باید کسانی که مثل امام دارند حرکت می‌کنند، جمع بشوند، بسیج شوند تا عدالت را در جامعه به طور جمعی پیاده کنند. اگر کسی فکر کند بدون تشکیل حکومت این کار امکان‌پذیر است، فهمش فهم بسیار ضعیف و ناقصی است.

بدون تشکیل حکومت، اینکه مردم بسیج بشوند تا قسط جامعه پیاده شود، چنین چیزی محال است.

وظیفه هر نبی‌ای در هر زمانی و هر رسول و هر وصی‌ای و هر مومنی و هر متدین و هر کسی که در این مسیر هست، این است که حکومت اسلامی راه بیندازد. برای تحقق آن تلاش کند، دفاع کند و...

الان در بعضی از تفاسیری که نوشته می‌شود، تلاش زیادی می‌کنند جمله پردازی کنند، روایات ضعیف و اسرائیلیات بیاورند، مغالطه کنند تا بگویند حتی خود رسول هم چنین وظیفه‌ای نداشته است، چه برسد به غیر رسول!

یکی از چیزهایی که در تشریح مکتب و دین هست، این است که حکومت را باید صالحان به دست بگیرند، اهلس به دست بگیرند.

پس حکومت هم جزو وظایف اصلی یک امام است. اصلاً امام به خاطر این امام است که جلوی مردم حرکت کند. جلوی متقین حرکت کند و قسط در جامعه به واسطه او و کسانی که پیرو او هستند برقرار شود.

اینکه امامان در هر زمانی حضور داشتند ولی کسانی مانع این می‌شدند که آنها قسط را در جامعه پیاده کنند، بحث دیگری است ولی امام این وظیفه را دارد. امامت او برای تحقق بخشیدن به این وظیفه است و عجیب است که یک عده، تفسیرهایی می‌نویسند که خلاف این را بگویند!

گفتار چهارم

عدالت در نزد امیرالمؤمنین علی (ع) از چنان اهمیتی برخوردار است که آن حضرت عدالت را بر جود مقدم می‌دارد. از امام سؤال شد که: آیا عدالت شریف‌تر و بالاتر است یا بخشندگی؟ امام در پاسخ فرمودند: «الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ» (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۵۱)

عدالت قانونی است عام و مدیر و مدبری کلی و بزرگراهی که همه باید از آن برونند، اما جود و بخشش یک حالت استثنایی و غیرکلی است؛ یعنی سیاست زندگی همه‌ی ما باید این باشد که عدل را حاکم کنیم. یک مورد خاصی هم که پیش می‌آید، می‌توانیم جود را هم اظهار کنیم.

سیاست‌های خاص برای چه زمانی است؟

مثلاً عدالت حکم می‌کند که به همه‌ی ما یک دانه نان برسد اما یکی با یک دانه نان خودش سیر نمی‌شود؛ مشکلاتش زیاد است، گرسنگی‌اش شدید است، اگر من از سهم خودم نصف کنم و به او بدهم، این می‌شود "جود".

جود برای شرایط خاصی است. مثلاً این فرد روز غذا نخورده بود و با این یک دانه نان سیر نمی‌شود؛ مثلاً بیماری دارد و اذیت می‌شود و... در این حال یک جود خاصی اتفاق می‌افتد.

به عنوان یک نمونه دیگر، مثلاً درآمد روزانه یک کارگر هتل صد تومان باشد. وقتی شما به او مبلغ اضافه‌تری به عنوان انعام هم می‌دهی - البته اگر این باب نشود - در واقع جودی است که شما با توجه به شرایطش در نظر گرفتید و به او کمک کردید. این کار شما برای موارد خاص است؛ ولی اصل چه چیزی است؟

باید روی حقوقی که آن شخص به‌طور عام و فراگیر می‌گیرد برنامه‌ریزی شود نه روی انعام‌هایی که به افراد داده می‌شود. حضرت می‌فرمایند: وقتی عدالت ورزیده شود، همه چیز در جای خودش قرار می‌گیرد؛ اما وقتی جود و بخشش انجام می‌شود، از آن مسیر خارج می‌شود!

الآن کسانی که دارند در این هتل کار می‌کنند، قرار هست روزی صد تومان بگیرند و روی همین هم حساب باز کنند ولی وقتی به این‌ها جود می‌شود؛ یعنی مبلغ اضافه‌تری داده می‌شود، ذهن این افراد روی آن مبلغ اضافه هم برنامه‌ریزی می‌کند. این کار باعث می‌شود حقوق آنها به طور واقعی چیز دیگری باشد لذا تلاش می‌کنند که سطح حقوقشان را بالاتر ببرند، چون هر آدمی تلاش می‌کند پیشرفت کاری و حقوقی داشته باشد، اگر از طریق عدل نتوانست، سعی می‌کند از روش‌های دیگر

استفاده کند؛ مثلاً همان کارگر هتل جواری با شما برخورد می‌کند که شما از سر خجالت و رودربایستی مجبور باشی مثلاً جود بیشتری بکنی یا اگر هم آن موقع پول کافی همراهتان نیست، همین باعث شرمندگی شما شود.

بنابراین یکجایی دارد خلأیی پر می‌شود؛ یعنی مشکل آن کارگر هتل دارد تا حدی برطرف می‌شود ولی فشار به دیگری می‌آید. این یعنی از آن جهتی که باید حرکت انجام می‌شد، از مسیر خارج شد.

خیلی از جودها گدا ساز است. خیلی از جودها آدم‌ها را ضعیف می‌کند و آن‌ها را گدا و تنبل بار می‌آورد و باعث می‌شود افراد به دنبال آدم‌های بخشنده‌ای بروند که چیزی به آن‌ها ببخشند. بنابراین فرد روی وضعیت خودش، توانایی و تلاشش، آن حسابی که باید را باز نمی‌کند.

رهبر حکیم (مدظله) درباره انفاق می‌فرماید: «انفاق خرج کردن است، اما نه هر خرج کردنی. انفاق آن خرج کردنی را می‌گویند که با آن یک خلأیی پر بشود، یک نیاز راستینی برآورده بشود» (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ویرایش دوم، ص ۵۱)

حالا ما تلاش کردیم خلأیی را پر کنیم ولی واقعیت این است که در کنارش چه بسا خلأهای دیگری ایجاد شد! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید که بین عدل و جود، آن که افضل است، عدل است؛ چون خیلی از جودها در عین حال که خوباند، ممکن است تخریب کنند و جامعه را تنبل بار بیاورند.

طرف وقتی امیدش به مراکز کمک‌رسان است، دیگر تمام تلاش خودش را به میدان نمی‌آورد. خیلی وقت‌ها این اتفاق می‌افتد. مثلاً فرزندی که تمام امیدش به پدر و مادری است که همین‌طور دارند تأمینش می‌کنند، هیچ وقت احساس نمی‌کند که ممکن است روزی این منبع تمام بشود لذا تکیه می‌کند به جود دیگران نه بر توانمندی‌های خودش که باید در او ظاهر شود. پس اگر شخصی و فردی به مسئله نگاه کنیم، جود افضل است ولی وقتی در نگاه اجتماعی به مسئله نگاه کنیم، حتماً عدل افضل است.

وقتی می‌خواهیم انفاق کنیم، این انفاق به شکل جود انجام بشود یا به شکل عدل؟

مسئله انفاقی که از سر عدالت باشد، ارزشش چند برابر است.

برای اینکه عدل برقرار شود، چطور انفاق کنیم؟ به طور مثال مبلغی را به طرف می‌دهیم که برود و با آن یک کار تولیدی و فرهنگی راه بی‌اندازد، مشکل چندین نفر را حل کند و دست چندین نفر را به جایی بند کند، این کار خیلی ارزشمند است.

البته در یک شرایطی هم که جامعه دچار بحران شده است، مثلاً زلزله آمده و یا سیل راه افتاده و کرونا فراگیر شده است و تعداد فقراى آبرومند زیاد شده است، طبیعی است که به عنوان تاکتیک موقت باید جود هم ظاهر بشود.

گفتار پنجم

در قرآن آمده است: مردم در مورد نعمتهایی که خدا در اختیارشان قرار داده به چند روش رفتار می‌کنند.

تعدادی استفاده‌ی صحیح می‌کنند به اصطلاح شکر به‌جا می‌آورند. این‌ها شاکرند و از آنچه خدا در اختیارشان قرار داده است به‌درستی استفاده می‌کنند اما بعضی‌ها مسرفین و مبذبین و مترفین هستند

مثالی می‌زنیم تا مطلب روشن شود. مثلاً یک لیوانی کثیف است و شما می‌خواهید این لیوان را بشویید. اگر به جای یک لیوان از دو لیوان آب استفاده کنید این می‌شود اسراف؛ یعنی بیش از حد از آب استفاده کردید. اگر بعد از اینکه لیوان را شستید و تمیز شد دوباره آن را بشویید در این حالت تبذیر کردید. چون نیازی به این کار نبود و با این کار شما مشکلی حل نشد، به اصطلاح موازی‌کاری شد و لیوان شسته دوباره شسته شد.

قرآن می‌فرماید مبذبینِ اِخوانِ شیطان هستند: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ».

دوباره اسراف هم در چند جای قرآن آمده است که خدا مسرفین را دوست ندارد؛ یعنی از آن‌ها خوشش نمی‌آید و این تعبیر خیلی عجیب و تعبیر تکان‌دهنده‌ای است.

می‌فرماید: «وَلَا تُسْرِفُوا ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ حتی خدا می‌فرماید که اسراف کردن صفت فرعون است!

«مِنْ فِرْعَوْنَ ۚ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» یعنی فرعون بیش از حد تجاوز می‌کرد.

همین مثال را شما تعمیم بدهید به خیلی از چیزهای دیگر در زندگی‌تان. مثلاً خوابی که به اندازه انجام می‌شود و خوابی که نابه‌جا انجام می‌شود. وقتی که برای خواندن یک کتاب گذاشته می‌شود، چه وقت اسراف است و چه وقت تبذیر است.

حمام که می‌روید و از مواد شوینده استفاده می‌کنید، چه موقع شاکر هستید و چه موقع مسرف و یا مبذر هستید و...

این‌ها برای انسان سبک زندگی می‌سازد. همین سبک زندگی در اجتماع هم ظاهر می‌شود. مثلاً سبک زندگی اجتماعی مردم نشان می‌دهد که آیا این مردم شاکر هستند یا نه.

قرآن می‌فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» اگر مردم شاکر هستند؛ مدام نعمت و برکت برای این جامعه زیاد می‌شود و اگر مبذرنند، اصلاً این جامعه با شیطان رفیق می‌شود؛ یعنی شیطان در آن جامعه نفوذ می‌کند. اگر مسرف‌اند، خدا دوستشان ندارد و به آنها نظر نمی‌کند.

بعضی از برنامه‌هایی که در صدا و سیما ساخته می‌شود مصداق اسراف است. بعضی از آنها مصداق تبذیر است. بعضی از آنها کارایی دارد، اما آن اثربخشی که باید داشته باشد را ندارد؛ یعنی وقت میلیون‌ها آدم به پای این برنامه گرفته می‌شود ولی به هیچ وجه آن اثری که باید روی شنونده بگذارد، نمی‌گذارد.

بهره‌وری صدا و سیما در این حالت به شدت پایین می‌آید، بلکه بعضی وقت‌ها صفر می‌شود. رسانه‌ای که از قدرتمندترین ابزارهای جامعه برای هدایت مردم است، از بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، معلوم نیست چند ساعت از برنامه‌هایش واقعاً بهره‌وری دارد.

کارهایی هم که ما انجام می‌دهیم، چه کارهای فرهنگی و چه کارهایی که در زندگی‌مان انجام می‌دهیم، همین‌طور است. یکسری از مهمانی رفتن‌ها، مهمانی دادن‌ها، سرکلاس رفتن‌ها، درس خوان‌ها، کتاب خواندن‌ها، کار کردن‌ها، کسب درآمدها، خرج کردن‌ها؛ این‌ها مصداق اسراف یا تبذیر است لذا ما را بالا نمی‌برد، ما را شاکر نمی‌کند. قرآن می‌فرماید: هر موقع می‌خواهم سرزمینی را نابود کنم، مترفین را در جامعه فعال می‌کنم؛ یعنی مترفین در جامعه خیلی خودنمایی می‌کنند مثلاً در شبکه‌های اجتماعی حتی در فضای صدا و سیما و در گوشه و کنار خیابان و در جاهای مختلف. آدم‌هایی را می‌بینید که سرخوش استفاده‌های نامشروع، نااخلاقی و نادرست از نعمت‌های جامعه هستند. این‌ها مُخرب هستند و جامعه را به سمت سقوط می‌برند.

چه موقع فرد جزو مترفین می‌شود؟ همان موقع که احساس می‌کند دستش خیلی پر و شاخص شده است. به تعبیر قرآن غنی شده است: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾» وقتی که فکر می‌کند خیلی برای خودش کسی است، یک سلبریتی یا حتی شبه‌سلبریتی شده است. احساس می‌کند که خیلی صدایش خوب شنیده و چهره‌اش دیده می‌شود و... لذا میل به خودنمایی با دارایی‌ها در او اوج می‌گیرد و خوشی‌ها می‌زند زیر دلش!

همین فرد در خیابان‌ها چرخ می‌زند و چهره و اندام و لوازم زندگی و دارایی‌هایش را نشان می‌دهد. حتی اگر هیچ‌کدام این‌ها هم نباشد، شروع می‌کند به نمایش دادن نوع تفکر و وابستگی‌های فکری خودش. این‌ها مُخرب جامعه هستند و همه این‌ها هم از اسراف و تبذیر شروع می‌کنند.

گفتار نهم

سالک وقتی شاکرِ أَنْعَمِ الهی است که درک صحیحی از سلوکِ الی الله داشته باشد. سلوک در عزلت اتفاق نمی‌افتد. اگر اتفاق بیفتد، حداقل هاست.

شخصیت کسی که در سلوک دارد حرکت می‌کند ولی به صورت عزلت‌گزین به این شکل است: فاصله گیرنده از جامعه، دیگران را در حد و قواره سلوک ندیدن و فقط در فضاها و خلوت‌های خاص خود فرورفتن و این که شخص فکر می‌کند تا زمانی که به حداقل کار خیر و حداقل خوب بودن اکتفا کند و... برایش کافیست.

اما بعضی‌ها، عکس این هستند. از همان اول برایشان مهم است که صاحبِ عزت و مِکنت و قدرت باشند، البته همه این‌ها به صورت الهی محقق شود و با رضایت خداوند همراه باشد.

کسی مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وقتی به جنگ دشمن می‌رود، می‌فرماید: «أَنَا الَّذِي سَمَّيْتُ أُمِّي الْحَيْدَرَةَ» من حیدره‌ام، مادرم مرا حیدره نامید!

«كَلَيْتَ غَابَاتٍ غَلِيظِ الْقَصْرَةَ» مرد دلاور و شیر بیشه‌هایم

در این حال امیرالمؤمنین علیه‌السلام به چه چیزی می‌نازد؟ به قدرت، به عزت، به شکوه، به توانمندی و... مؤمن دنبال این هاست. مؤمن برای این‌ها برنامه‌ریزی می‌کند و به همه‌ی اینها بهاء می‌دهد ولی همه‌ی این‌ها در راستای رضای خداوند است.

کسی مثل شهید سردار سلیمانی برایش خیلی مهم است که به عزت برسد، قدرت و توان داشته باشد ولی قدرت الهی! توانی که با آن بتواند شیطان و دار و دسته‌اش را پس بزند.

پس همه این‌ها را مؤمن می‌خواهد، ملک بزرگ، لذت‌های عظیم و همه چیز را از بزرگ‌ترین و بهترین شکلش می‌خواهد. همه‌ی این‌ها را در راستای رضای خدا می‌خواهد. به شکلی که خدا می‌خواهد و به شکلی که برای خدا استفاده شود.

قدم دوم این است حالا که سرمایه‌اش را داری، ساختن آن را هم شروع کنی، چون می‌توانی بسازی! عالی‌ترینش را هم می‌توانی بسازی، ولی تا اقدامی انجام ندهی و تلاشی نکنی، چیزی ساخته نخواهد شد. درست است که یک بنای زیبا و فوق‌العاده در انتظار ماست ولی به دست ما ساخته خواهد شد.

گفتار هفتم

در بحارالانوار در خبر و روایت چنین آمده است: «يَا عَلِيُّ حُبُّكَ تَقْوَىٰ وَ إِيمَانٌ وَ بُغْضُكَ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ»

ای علی، تقوا و ایمان همان محبت توست. عشق به تو عین تقوا و حقیقت و اصل ایمان است و هر جا بغض تو باشد، نشان از کفر و نفاق است. بغض تو برابر کفر، بی‌ایمانی، دورویی، نفاق، عدم خلوص و عدم حقیقت‌بندگی است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام توصیه کردند که عملتان را با تقوا همراه کنید. کم هم باشد قیمتی است. عمل کم، اگر با تقوا انجام شود، کم نیست. چطور کم باشد عملی که مورد قبول خدا قرار می‌گیرد؟ و اضافه می‌کنیم چطور زیاد باشد عملی که اصلاً خدا به آن توجه نمی‌کند؟

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» خدا دین ریایی، نمایشی، نفسانی و ناقص را مال خودش نمی‌داند. یادمان نرود که خدا به هیچ وجه بدل را جای اصل نمی‌نشانند: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعِنَا عِنْدَهُ إِنْ أَدَّا لَظَالِمُونَ» (یوسف/۷۹)

یعنی ما فقط و فقط کسی را نزد خودمان نگه می‌داریم که چیزی که مال خودمان است را پیش او پیدا کنیم. غیر از این باشد، ظلم کرده‌ایم.

مالی که در آن اخلاص نیست، کاری که در آن تقوا نیست، مال ما نیست. برای همان کسی است که کار برای او انجام شده است، صاحبش همان است و به او بدهید. اگر آن را قبول کنیم؛ یعنی مالی را که متعلق به ما نیست، جزو مال خودمان حساب کنیم، این مساوی است با ظالم شدن؛ ظالم بودن و ظلم کردن.

خداوند می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا به واسطه آنچه در کلام الله بود، هدایت‌های فراوانی به ما داد. ما با آن انس گرفتیم و خدا به وضوح برای ما روشن کرد که امر و نهی و رضایتش در چیست، برای ما آشکار کرد باید از چه چیزهایی تقوا بورزیم.

فرمود من نور هدایت را برایتان نگه می‌دارم و از شما نمی‌گیرم مگر اینکه خودتان نخواهید آن نور را حفظ کنید.

خدا به واسطه پیغمبر و به واسطه ولایت، رابطه عظیم بین خودش و ما را معرفی کرد. خدا برای داشتن تقوا راه آسان و میانبری به ما معرفی کرد.

پیغمبر فرمود: «حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» محبت علی گناهان را ذوب و حذف می‌کند. نمی‌گذارد سمت گناه بروی و اگر در جاهایی لغزیدی، نمی‌گذارد در گناه باقی بمانی.

اگر مُحبِ علی هستی از خودت بپرس چرا عاشقِ مظهرِ عدالت و شرف و انسانیت شدی؟
کسانی که ظالم و گرگ صفت‌اند، عدالت و شرافت را مسخره می‌کنند. آنها انسانیت را فرم تخصص یافته حیوانیت می‌دانند.
رفتارهای شریف، انسانی و بندگی خدا را کاری ابلهانه تصور می‌کنند.
اما کسی که مولایش را دوست دارد و علائقِ محبتِ مولا را در قلب خود می‌بیند و به مظهرِ عدالت، عظمت و بندگی عشق
می‌ورزد؛ نشان می‌دهد هنوز رگه‌های قلبش باز است. لذا روح حیات در میان قلبش جاری است.
تا وقتی که محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد، حیات در شریان‌های قلبِ انسان هست؛ یعنی شرافت، قدر و بندگی
هست. همین مقدار قدرشناسی و قدرِ بندگی خدا را دانستن، در نهایت انسان را از لغزش‌ها باز می‌دارد و هر بار که زمین
می‌خورد، همین یا علی‌ها انسان را بلند می‌کند.

گفتار هشتم

رهبر حکیم می فرماید:

«زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام سر تا پا درس است. آن چیزی که در میان رفتارهای امیرالمؤمنین علیه السلام - که شامل همه‌ی خصلتهای نیک یک انسان و یک زمامدار است - انسان مشاهده می‌کند و برترین این خصوصیات برای امروز ماست، مسئله‌ی بصیرت‌بخشی و بصیرت‌دهی به کسانی است که نیاز به بصیرت دارند؛ یعنی روشن کردن فضا. در همه‌ی ادوار، این شجاعت بی‌پایان، این فداکاری عظیم، در خدمت آگاه کردن مردم، عمق دادن به اندیشه‌ی مردم و ایمان مردم به کار رفته است. در جنگ صفین وقتی طرف مقابل که احساس میکرد دارد شکست می‌خورد، برای اینکه جنگ را متوقف کند، قرآن را سر نیزه کرد، یک عده‌ای آمدند دور امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و فشار آوردند که باید تسلیم شوی و جنگ را تمام کنی؛ اینها قرآن را مطرح کردند. کار مزورانه‌ای بود، کار عجیبی بود. حضرت فرمود: شما اشتباه میکنید؛ شما اینها را نمیشناسید. این کسانی که امروز قرآن را به عنوان حکم مطرح میکنند، به قرآن اعتقاد ندارند. من اینها را میشناسم. «آئی عرفتهم اطفالا و رجالا»؛ من دوره‌ی کودکی اینها را دیدم، دوره‌ی بزرگی اینها را هم دیدم. «فکانوا شرّ اطفال و شرّ رجال»؛ بدترین‌ها بودند. اینها به قرآن اعتقادی ندارند. وقتی در تنگنا گیر میکنند، قرآن را مطرح میکنند. البته آنها گوش نکردند، اصرار ورزیدند و دنیای اسلام خسارتش را خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اهل بصیرت دادن است. امروز ما به این بصیرت احتیاج داریم. امروز دشمنان دنیای اسلام، دشمنان وحدت اسلام، با ابزارهای دین وارد میشوند، با ابزارهای اخلاق وارد میشوند؛ باید هشیار بود. آنجائی که میخواهند افکار عمومی مردم غیرمسلمان را فریب بدهند، نام حقوق بشر را می‌آورند، نام دموکراسی را می‌آورند؛ آنجائی که میخواهند افکار عمومی دنیای اسلام را فریب بدهند، نام قرآن را می‌آورند، نام اسلام را می‌آورند؛ در حالی که نه به اسلام و قرآن اعتقادی دارند، نه به حقوق بشر اعتقادی دارند. این را امت اسلامی باید بداند. ملت ایران در طول این سی سال، سی و یک سال اینها را آزموده است؛ امروز هم باید بدانیم، همه‌ی ما باید بدانیم.» (۱۳۸۹/۰۵/۰۴)